



{ ۸۱ } آن گاه که خدا پیمان استوار پیمبران را برگرفت: همین که آوردم شما را کتابی و حکمتی سپس بیاید شما را رسولی که تصدیق کننده باشد مرآنچه را با شماست، بی چون به وی ایمان آرید و یاریش دهید. گفت آیا اقرار کردید و پیمان محکم مرا به این‌ها برگرفتید؟ گفتند: اقرار کردیم. گفت پس گواه باشید و من هم با شما از گواهانم.

{ ۸۲ } پس هر که از آن پس روی گرداند آن کسان همان فاسقان‌اند.

{ ۸۳ } پس، آیا آیینی جز آیین خدا را می‌جویند؟ با آنکه برای او، هر که در آسمان‌ها و زمین است، خواه ناخواه، تسلیم شده و به سوی او بازگردانده می‌شوند.

{ ۸۴ } بگو گراییدیم به خدا و بدانچه فرو فرستاده شده بر ما و آنچه فرو فرستاده شده بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و آنچه داده شده به موسی و عیسی و دیگر پیمبران از جانب پروردگارشان، جدایی نمی‌اندازیم میان هر یک از آنان و ما برای او تسلیمیم.

{ ۸۵ } و آن که بجوید جز اسلام آیینی را هرگز از او پذیرفته نشود و اوست در آخرت از سرمایه باختگان.

وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَضْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَيَّ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَضْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿٨١﴾

فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٨٢﴾
أَفَعَيِّرُ دِينَ اللَّهِ يَتَّبِعُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ﴿٨٣﴾

قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَيَّ مِنْ آيَاتِهِ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْإِسْحَاقَ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَالنَّبِيِّينَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نَفَرَّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿٨٤﴾
وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٨٥﴾



۸۶} چگونه هدایت کند خدا گروهی را که کافر شدند پس از ایمان‌شان و گواهی دادند بدان که آن رسول حق است و روشنگری‌ها برای‌شان آمد و خدا هدایت نمی‌کند گروه ستمکار را.

۸۷} پاداش آنان همین است که برایشان است لعنت خدا و فرشتگان و مردمان همگی.

۸۸} جاودانند در آن، سبک نشود از آنان عذاب و نه آنان مورد نظر قرار گیرند.

۸۹} مگر آنان که توبه کردند پس از آن و به اصلاح دست زدند پس براستی خدا بس آمرزنده و مهربان است.

۹۰} براستی آنان که کافر شدند بعد از ایمان‌شان سپس افزایش یافتند از جهت کفر، هرگز توبه‌شان پذیرفته نشود، و همین کسان گمراهان‌اند.

۹۱} بی‌گمان کسانی که کافر شدند و مردند درحالی که کافر بودند، هیچگاه پذیرفته نشود از هیچ یک از آنان به اندازه پُری زمین از طلا هر چند باز خرید کند خود را به آن. برای همین کسان عذابی بس دردناک است و هیچ باوری برایشان نیست.

۹۲} هرگز به مقام نیکی نمی‌رسید مگر آنکه از آنچه دوست می‌دارید انفاق کنید و هر چه که انفاق کنید پس براستی خدا بدان بسی داناست.

كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٨٦﴾

أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّا عَلَيْهِمُ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿٨٧﴾

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿٨٨﴾

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِن بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٨٩﴾

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ اِزْدَادُوا كُفْرًا لَن تَقْبَلَ تَوْبَتَهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ ﴿٩٠﴾

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفْرًا فَلَن يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوِ افْتَدَى بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴿٩١﴾

لَن تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ﴿٩٢﴾



شرح لغات:

میثاق: پیمان محکم، تضمین شده. از «وثق» (فعل ماضی): محکم گردید، ثبات یافت، استوار شد. «وثاق»: کمر بند، بند محکم.

اصر: ریسمان، بار بند، کشی پالان، میخ چادر، به معنای مصدری: بستن و محکم کردن.

مِلاً: (به کسر میم و سکون لام): پری، آکندگی. به معنای مصدری: پرکردن ظرف (به فتح میم و لام): چشم گیر، چشم پرکن، اشراف، بزرگان.

يَبْعُونَ: مضارع از «بغی»: جستجو کردن، پی جویی کردن، از حق برگشتن. به معنای اسمی: ظلم، خیانت، تباهی، زنا.

«وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ... وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ».

«أخذ میثاق»، اشاره به نوعی تضمین و یا گروگانی است که در معاملات و مبادلات جاری است، در مقابل «اخذ»، «اتیان» باید باشد و «اخذ» و «اتیان» آن گاه است که تعهد در میان دو طرف انجام یابد، پس اگر شخصی با خود تعهدی کند که نه اخذی در میان باشد و نه اتیانی، آن میثاق شخصی و یک طرفه است. «أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ» به جای: «أَخَذَ اللَّهُ الْمِيثَاقَ مِنَ النَّبِيِّينَ» همین را می‌رساند که میثاقی که پیامبران خود دارند به صورت اخذ و اتیان درآمده است. مانند: ﴿وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ...﴾^۱ که از متصفین به نبوت با میثاق مضاف به آنان آمده است: «میثاقهم». چون نبوت آگاهی خاصی است که در شعاع نسبی آن تعهد و مسئولیت می‌آید، و همین که تعهد از شعاع محیط و زمان آن نبوت برتر آمد و

۱. [یادکن] هنگامی راکه از پیامبران پیمان گرفتیم و از تو و از نوح... احزاب (۳۳)، ۷.



وسعت یافت باید اخذ و اتیانی دربرداشته باشد: «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ». اخذ میثاق نبوت از انبیاء درمقابل اتیان کتاب و حکمت آمده که چگونگی آن میثاق را می‌نمایاند، و مورد میثاق ایمان و یاری رسولی است که مصدق و مکمل نبوتی است فوق ابعاد زمان تاریخی محدود و نبوت نسبی. هیأت جمعی النبیین و معنای نبوت، پیوستگی و استمرار پدیدۀ نبوت را می‌رساند و هیأت نکره و افراد و معنای رسول، جهش و نموداری رسول و مطلق رسالت را در مسیر تکاملی نبوت‌ها: نبوت، بامیثاق کتاب و حکمت کامل می‌شود و زمینه ایمان و یاری رسالت مصدق را که تبیین و ابلاغ کامل اصول کتاب و حکمت و نظامات و احکام و تشکیل و تحقیق نبوات گذشته است به کمال می‌رساند. پیغمبران به رسول مصدق ایمان می‌آورند و با بشارت و باز کردن و بیان اصول کتاب و حکمت و آماده ساختن اندیشه و اذهان مستعد، رسالت رسول را یاری می‌دهند، رسول مصدق، نبوات را از انحراف‌ها و کجی‌ها می‌رهاند و راست و مستقیم می‌نمایاند. این ایمان و یاری و تصدیق پیغمبران که شخصیت‌های آگاه و دارای کتاب و حکمت‌اند و رسالت‌های مصدق، در عمق زمان عادی جریان دارد و ورای ظواهر متضاد تاریخ و محرک آن است و در یک خط مستقیم چنان به هم پیوسته است که گویا یک حادثه است و در یک زمان انجام می‌یابد، و گرنه ایمان پیغمبران گذشته به رسول آینده و یاری دادن به او یعنی چه؟ «لِتُؤْمِنَنَّ بِهِ وَلْتَنْصُرْنَهُ». مگر به گفته برخی از مفسران مضافی مقدر باشد: «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ أُمَّمِ النَّبِيِّينَ...» که خلاف ظاهر و فاقد قرینه است. ظاهر از اضافه «میثاق» به «النبیین» همین است که خداوند از پیغمبران (نه برای پیغمبران) میثاق گرفته است.

این میثاق با اتیان کتاب و حکمت یا درمقابل آن بود و همین‌ها پس از خبر ماضی «اذ أخذنا...» و در هنگام بستن میثاق مورد خطاب «لَمَا آتَيْتُكُمْ»، واقع شدند. چه به



فتح لام «لما» و برای تأکید و یا به کسر آن و برای تعلیل و «ما» مصدری و یا موصوله یا شرطیه باشد. چون ایتاء کتاب و حکمت هیچ گاه از جانب خدا به امت‌ها نبوده، آنچه هست تعلیم کتاب و حکمت است آن هم به امتی در دوره کامل ترین رسالت: «... وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ...».

«ثُمَّ جَاءَكُمْ»، با دلالت به تأخر و پی آمد هر رسول یا رسول گزیده‌ای از نبوت‌ها، اشعار به مقدمه بودن نبوت‌ها برای پدیده رسالت یا رسالت خاص دارد؛ همین که امت‌ها بواسطه انبیاء آگاهی یابند و دارای کتاب و حکمتی گردند، در میثاق آنان وارد می‌شوند و برای ایمان و یاری به رسول، چه پیش از زمان و چه هنگام انجام رسالتش، مسئولیت دارند و باید یاریش دهند، چنانکه ریشه و ساق و برگ برای رسیدن میوه امدادگر است. کمال این میثاق به ثبت و اقرار و تحقق آن است تا در مسیر و قرار تاریخ واقع شود:

«قَالَ أَقَرَرْتُمْ؟» این استفهام تقریری همین حقیقت را می‌رساند که این میثاق باید بوسیله پیغمبران و پیروان آنان تحقق یابد و با عمل و کوشش آنان تثبیت گردد تا سر رشته آن را که سررشته تاریخ و تحولات و تغییرات آن است، محکم به دست گیرند: «وَ أَخَذْتُمْ عَلَيَّ ذَالِكُمْ إِصْرِي؟» عطف به «أَقَرَرْتُمْ» و استفهام تقریری دیگر. «ذَالِكُمْ»، اشاره به مجموع و اصل میثاق و ایمان و یاری رسول است. «إِصْر»، محکم بستن رشته یا رشته محکم یا میخکوب کردن سر رشته یا سر رشته میخکوب شده.

تمثیل میثاقی است که با اقرار ثبات یافته سر رشته آن به دست پیمبران محکم گرفته شده است و یک سررشته را خدا گرفته: «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ»، سر دیگر رشته این میثاق را پیغمبران: «وَ أَخَذْتُمْ عَلَيَّ ذَالِكُمْ إِصْرِي»، تا تاریخ کند و بند محکومیت انسان به حکم طبیعت و غرائز و عادات طبیعی و علائق مادی، تاریخ حاکم بر سرنوشت و اختیار و سرعت گردد و این میثاق با همه آثار و نتایجش روی



آید و اعلام شود: «قَالَ فَاشْهَدُوا». «اشهاد»، اعلام و آشکار کردن امر پنهان است که با تعدی «عَلَيْهِ، لَهُ» به شخصی نسبت داده می‌شود. همین که آن بندهای طبیعی با این میثاق و تکامل باز شد و سرنوشت و سررشته به اختیار انسان متعهد و مسئول درآمد، نظارت و معیت خاص خدا نیز وارد در اشهاد و اعلام و نمودارها می‌گردد: «وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ» که قید «مَعَكُمْ» به جای «لَكُمْ» همین معیت همراه با نظارت را می‌رساند.

پیش از این مسیر تاریخ، انسان محکوم عوامل نیازهای طبیعی و غریزی و انگیزه‌ها و روابط اقتصادی ناشی از آن‌ها بود. پس از ظهور نبوت انسان‌های آگاه و میثاق‌های آن، اراده و نظارت خاص خدا وارد در تغییرات و جهش‌های تاریخی انسان گردید و آن را شکافت و شکفت و پیش برد و زمینه رسالت‌ها را فراهم کرد و آن‌ها را یاری داد و رسالت نبوت را تصدیق کرد و از کجی‌ها و انحراف‌هایی که در آن‌ها پدید آمده محو کرد: «مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ»، تا نبوت و رسالات وابسته به وحی به اوج و نقطه کمال رسید و بدان ختم گردید تا انسان‌های مؤمن و آگاه تعالیم اولی و وحی‌های آن را فراگیرند و نبوت با واسطه را گسترش دهند و مردم و جامعه را برای مراحل تحول و تکامل آماده کنند و در مفصل‌های تاریخی رسالت‌های انقلاب و سازندگی پدید آیند. در مسیر طولانی ظهور نبوت‌ها و رسالت‌ها و میثاق‌ها است که چهره متعهدهای مسئول و یاری دهندگان به تکامل، و از طرف دیگر اعراض کنندگان از میثاق‌ها، آشکار و شناخته و مشخص می‌گردد:

«فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ». «فسق»: خروج و اعراض و

بیرون جستن از حدود و مواثیق است، اشاره «اولئک» با ضمیر جمع، بیان همین نموداری و نمونه‌های فسق است نه بیان حصر، مانند: «اولئک هُمُ الْمُتَّقُونَ، اولئک هُمُ الْمُؤْمِنُونَ، اولئک هُمُ الظَّالِمُونَ...».



«أَفَعَيَّرَ دِينَ اللَّهِ يَبْعُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ» .

عطف و استفهام انکاری وارد بر فعل مقدر برای تحریک اندیشه و تقریر دلیل است. اضافهٔ دین به خدا از جهت مشیت خداست: دینی که خدا خواسته و می خواهد. ضمیر جمع «يَبْعُونَ» به قرینهٔ تفریع و روند آیات، راجع به نبیین و رسول است: آیا پس از تبیین روش پیامبران و میثاق آنان و پیروان شان، می شود که جز دین خدا را بجویند و جز آن مطلوب و مقصودی داشته باشند؟! همان پیغمبرانی که دارای کتاب و حکمت اند و تعلیم و دعوت شان همین کتاب و حکمت است تا همه ربّانی شوند و از آنان میثاق گرفته که رسالت را یاری دهند و به آن ایمان آرند، و رسول مصدق و مکمل دعوت و میثاق آنان است. پس همهٔ این ها در طریق دین خدا و اقامهٔ آن اند. «وَهُ أَسْلَمَ...» جواب دو استفهام متوالی و مقدر است و بیانی کلی و ارائهٔ روشن دین خداست: دین خدا چیست؟ همان که سراسر آفرینش و عناصر و نظامات آن پیرو و نمودار آن هستند. چگونه؟ همین که همه خواه ناخواه، تسلیم اند: «وَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً...» فعل ماضی «أَسْلَمَ» تحقق تسلیم را می نمایاند. «مَنْ»، به جای «ما»، شعور تکوینی و یا مسیری و نهایت کمال رامی رساند. ظرف «فِي السَّمَاوَاتِ»، نیروی درونی و نهادی را که محرک و منشأ تحولات و شکل دهنده و تنظیم کننده و پیش برنده است که در تغییرات ظواهر و نمودها نمایان می شود. «وَكَرْهاً»، به جای «أَوْ كَرْهاً» عطف و پیوستگی تسلیم طوعی و کرهی را در همه می نمایاند، نه تقسیم و دو دستگی را که قسمی «طَوْعاً» و قسم دیگر «كَرْهاً» تسلیم شده باشند: همه از آن رو که به سوی کمال می گرایند و میل تکوینی و طبیعی و غریزی در جهت اراده و عقلی دارند که از آن ناشی شده و تنزل یافته اند، «طَوْعاً»؛ و از جهت مقهور و محکوم نخستین ارادهٔ قاهر و قوانین ناشی از



آن «کرها»؛ و همین که در مسیر تکامل درآمدند یکسره «طوعاً». آیه ۱۱ فصلت که نخست با عطف تردیدی «أو» آمده، آغاز امر و حرکت، اطاعت شوقی و اختیاری و غیراختیاری را در مسیر حرکت می‌رساند و سپس اطاعت کامل: ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾^۱. آن سان که مواد آلی و غذایی با قهر وارد و مجذوب بدن زنده می‌شوند و گزیده و تکامل یافته آن‌ها، مطیعانه به صورت اعضا و اعصاب و قوای حرکتی و حسی و عقلی درمی‌آیند، همین سان عناصر فشرده و هسته‌ای، دریند قوانین عمومی و خصوصی جهان بزرگ و تسلیم سلسله‌های زنجیری آن هستند و در همین سلسله پیوسته و با فعل و انفعال‌ها و ترکیب‌های متوالی و نیروهای محرک به صورت‌های کامل‌تر درمی‌آیند و همین که بر اثر تضادها و تصادم‌ها، ذره‌ای یا کره‌ای از مدار و مسیر تعیین شده و در برگیرنده‌اش خارج شود، باز در نظام و سلسله قوانین دیگری درمی‌آید و خواه ناخواه تسلیم منظومه دیگر و به صورت دیگری بارز می‌شود و قوانین جهانی که تجلی اراده خداست آن را در بر می‌گیرد و همه در مسیر تجلیات کمال حق مطلق پیش می‌روند: «وَالِيهِ يُرْجَعُونَ».

اکنون با آخرین دید علمی و کشف دقیق، نمودها و اشکال و صورت‌های مادی در واقع نیروهای تمثّل یافته و متبلوری از قوانین موج و متسلسل است که فقط بُعد مادی و محسوس آن‌ها به چشم عادی در می‌آید. با این دید پیشرفته علمی، اگر ماده و طبیعت ناشناخته و اوصاف و عوارض بسیط و محدود آن را منشأ این همه قوانین و نظامات مختلف و متنوع و متضاد کشف شده و نشده بدانیم، به دلیل آن است که به اندیشه‌های بسته و کوتاه مادی گذشته و ارتجاعی علمی برگشته و در میان آن‌ها

۱. سپس آهنگ [آفرینش] آسمان کرد و آن بخاری بود پس به آن و به زمین فرمود خواه یا ناخواه بیاید آن دو

گفتند فرمان‌پذیر آمدیم. فصلت (۴۱)، ۱۱.



مانده ایم. «مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» نمودارتر از هر تعریف و توصیفی در متن و درون اشیا و طبایع و خصایص آنها، تسلیم و محکومیت آنها به قوانین قاهر و فراگیرنده است. در اجزای بسیط و مرکب و در ذرات و کرات و روابط و جواذب و فعل و انفعالها و تشعشعها و ترکیبات آنها تا ترکیبها و صورت‌های عالی، و در هر جزء و عضوی از بدن انسان که محکوم هزارها قانون و فرمول کشف شده و نشده است همه «طوعاً و کرهاً» تسلیم آن قوانین و روابط خاص و عام هستند و در مسیر تکامل و بروز قوای روحی پیش می‌روند. طلوع عقل مختار و فطری و اندیشه آزاد در پی یافتن راه و روش و قوانینی است که قوا و جواذب را تسلیم آنها کند تا در جهات و ابعاد مختلف مسیر توحید و تکامل عمومی و انسانی پیش برد. ناتوانی و نارسایی اندیشه و عقل فطری در برابر انگیزه‌ها و جواذب نفسانی و تأثیرات حواس و محیط متضاد با تکامل، جهت اندیشه را از کشف و تسلیم به قوانین متعالی و هماهنگی با طبایع اشیاء و نظام آفرینش باز و جدا می‌دارد. یا باید حرکت طولانی تسلیمی و تکاملی متوقف گردد که توقف ملازم بازگشت و دچار شدن به تضادها و جواذب بی‌پایان و راهنمای مختلف و حیرت‌انگیز و وحشت‌آور و سقوط و فرو ریختن انسان و به هدف نرسیدن همه قوا و تلاش‌های هستی است. ادامه حرکتی که از طبیعت و متن اشیاء آغاز شده تا به غریزه و عقل فطری رسیده است و از آن‌ها عبور کرده، باید با عقل آگاه و آزاد و نیرومند و دارای میثاق و دریابنده کتاب و حکمت و رسالت باشد. چنین عقل و اندیشه‌ای است که راز جهان و الهامات وحی‌های پی در پی و اصول احکام و قوانین تسلیم‌کننده و پیش‌برنده آن را درمی‌یابد و با تنزیل و تنظیم آنها، انسان و مجتمع را هماهنگ آفرینش و تسلیم آفریدگار می‌کند: «مَا كَانَ لِإِنسَانٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالتَّبُوءَ... وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ...» این آیین خدا و پیغمبران و بازگشای رجوع به کمال و حق



است: «أَفَعَيَّرَ دِينَ اللَّهِ يَبْعُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ؟»، «وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ؟» و همین نوای کاروان پیمبران و پیروان آنان در میان گمراهی‌ها و تاریکی‌هاست.

«قُلْ أَمَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ».

«قُلْ...» امر اعلامی به رسول ﷺ است، جمع «آمتا»، بیان پیوستگی و هماهنگی همه مؤمنان با شخص و آهنگ رسول است. تکرار جمله فعلی «ما أُنزِلَ»، إشعار به دو گونه از «ما أُنزِلَ» دارد که «ما أُنزِلَ عَلَيْنَا»، گونه بسط و کمال «ما أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ...» و این «ما أُنزِلَ» واپسین، پیوسته به آن «ما أُنزِلَ» نخستین و همه، اصول مجمل و مفصل کتاب و حکمت است که ابهام «ما» اشاره به آن دارد و تا سطح اذهان بشری نزول یافته است. «عَلَيْنَا.. وَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ...» إشعاری به تسلیم قهری به «ما أُنزِلَ» و هماهنگی با «وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً» دارد. در آیه ۱۳۶ بقره، چون مخاطب امت و در مقام امتنان است با حرف «الی» آمده: «قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ...».

تقدیم «ما أُنزِلَ عَلَيْنَا» بر «ما أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ...» إشعار به استناد دارد: زیرا دلیل روشنگر ما به آنچه بر گذشتگان نازل شده همین «ما أُنزِلَ عَلَيْنَا» آن هم با فاصله زمان‌ها و ابهام‌ها و تحریف‌هاست. اسباط، سبط‌های یعقوب (اسرائیل) چون داوود و سلیمان و دیگر پیمبران‌اند. تغییر فعل «ما أُنزِلَ» به «ما أُوتِيَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ النَّبِيُّونَ»، پیش از نزول وحی و کتاب و حکمت، تحقق و دریافت آن‌ها و رسالت این پیغمبران را می‌رساند. عطف «وَ النَّبِيُّونَ»، تعمیم نبوت و رسالت را در نسل‌ها و زمان‌ها و مکان‌های دیگر، «مِنْ رَبِّهِمْ» عنایت و گزینش پروردگار برای پرورش،



«لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ»، ایمان به هماهنگی و پیوستگی دعوت و رسالت همه پیمبران و رسل را، «وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»، حد کمال ایمان به خدا و «مَا أُنزِلَ» و «مَا أُوتِيَ» را؛ چون ایمان حرکت و تحول و گرایش است و اسلام به مفهوم حقیقی، رهایی کامل از هر جاذبه و تسلیم و هماهنگی با رسل، پیمبران، و جهان است.

«وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ».

عطف به «قُلْ آمَنَّا»، یا اعلام نتیجه این آیات است؛ لغت و هیأت «يَبْتَغِ»، جویایی و گزیدن و پیروی را می‌رساند. «لَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ»، نفی استمرار و به معنای هرگز یا همیشه است. بدین معنی می‌شود که گاهی مشعر به اثبات باشد: همین که اسلام آیین آفرینش و پیمبران و پیروان به حق آن‌هاست، هرکه جز اسلام آیینی جوید و پیروی کند هرگز یا برای همیشه از او پذیرفته نیست. گرچه پیش از یافتن و رسیدن به اسلام، آیینی که گزیده مقبول و یا در پیروی از آن معذور باشد. «فِي الْآخِرَةِ» صفت ظرف مقدر است: «فِي الْحَيَاتِ الْآخِرَةِ» یا خود ظرف: او در زندگی دیگر و برتر یا در آخر و نهایت و سرانجام، با پی جویی و گزیدن غیر آیین اسلام، از زیان بردگان است. مانند آنان که آیین و مذهبی نیافته یا پیروی نکنند.

با این تبیین و برهان قرآنی، اسلام، حقیقت و واقعیتی پذیرفته شده است: ﴿إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ، وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ﴾^۱. و جز آن پذیرفته نیست و زیان‌آور است؛ چون سرپیچی و خروج و گریز از نظام آفرینش و از خود است و در نتیجه بازیچه بی‌وزن هوا و غرورها و آرزوهای بی‌پایه شدن است؛ از درون دچار تضادها و در بیرون و محیط اجتماع گرفتار تصادم‌های طبقاتی و قومی و مکتب‌های خود ساخته شدن که نهایت و نتیجه آن جز بر باد رفتن موهبت‌ها و سرمایه‌های فردی و اجتماعی و زیان در همه جهات و ابعاد نیست، و فقد ارزش‌ها تا سرخوردگی از

۱. تنها آنچه وعده داده شده‌اید راست است، و [روز] یاداش واقعیت دارد. الذاریات (۲۶)، ۵ و ۶.



حیات و مسخ و پوچی و بی‌وزنی و هیچی: «وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ». ﴿وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ... قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾^۱، ﴿قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾^۲. با این هدایت و تبیین قرآن، اسلام همین رسوم و عادات ظاهری و انتساب به اسم و عنوان نیست، بلکه پس از اقرار و بیان و عقیده و ایمان و پیش از این‌ها، بینش جهانی و راه و روش حیاتی و تحول درونی و هماهنگی با نظام آفرینش و یاری و انجام مشیت خدا و یافتن خود در محضر و مشهد خداست: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ... قُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ... فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا... نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ، آمَنَّا بِاللَّهِ وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»^۳.

«كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ».

استفهام کیفی و انکاری «كَيْفَ...» به جای نفی «لَا يَهْدِي» برای این است که هر اندیشمند و متفکری بیندیشد تا شاید راهی برای هدایت این گونه برگشتگان به کفر بیابد و نخواهد یافت. چون این‌ها پس از دریافت و پیوستگی به ایمان، به اختیار خود به کفر برگشتند و راه‌های هدایت را به روی خود بستند. فعل «كَفَرُوا» و اضافه «إِيمَانِهِمْ»، همین اختیار کفر پس از پیوستگی به ایمان را می‌رساند. اگر دچار کفر

۱. هر کس میزان‌های [عمل] او سبک باشد پس آنان‌اند که سرمایه وجودی خود را باخته‌اند چرا که به آیات ما ستم کرده‌اند... به راستی که [آنان] سرمایه وجودی خود را باخته‌اند و آنچه را به دروغ می‌ساختند از کف دادند. اعراف (۷)، ۹ و ۵۳.

۲. بگو سرمایه باختگان در حقیقت کسانی‌اند که سرمایه وجودی خود و کسان‌شان را در روز قیامت باخته‌اند! آری این همان سرمایه سوزی آشکار است. الزمر (۳۹)، ۱۵.

۳. آل عمران (۳)، ۱۹ و ۲۰ و ۵۲.



اولی و غیراختیاری بودند و اگر گرایش ایمانی داشتند و پیوستگی و ثبات ایمانی نیافته بودند، هنوز قابلیت و شایستگی هدایت داشتند. و همچنین اگر با مشاهده آثار و صفات رسول، به حق بودن رسالت او گواهی نمی دادند و تعهد نمی کردند و یا به شهود خود رسالت رسول را در نیافته بودند [، باز هم شایستگی راه یافتن را به دست می آوردند]:

«وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ»، بیان چگونگی و حال از ضمیر «ایمانیم» و یا عاطفه به تأویل اسم است و یا تقدیر فعل: «وَشَهَادَتِهِمْ بَعْدَ أَنْ آمَنُوا...» تا عطف جمله فعلیه به اسمیه صورت نیندد. اگر عطف به «كَفَرُوا» باشد نیز تقدیری لازم است: «بَعْدَ أَنْ شَهِدُوا» چون شهادت آن‌ها پیش از کفر بوده است. و همچنین دریافت بیّنات و «جَائِهُمُ الْبَيِّنَاتُ»: پس از ایمان‌شان کافر شدند و حال آنکه یا پس از آنکه گواهی دادند یا شهود کردند بدین که رسول حق است و بیّنات برای شناخت و تبیین حق از باطل و صدق از کذب، برایشان آمد و آن‌ها را دریافتند.

راه‌ها و وسیله‌هایی که خداوند برای هدایت آدمی نهاده همین است: ایمانی که با نهاد شخص و عقل فطری حاصل شود: «ایمانیم»؛ صفات و خصایصی که در رسول گزیده مشهود باشد از تعقل و بینش خارق العاده و شناخته شدن ولادت و خانواده و راستی و پاکی و وارستگی در سراسر زندگی و مبرّا بودن از هر نقص عضوی و عیب اخلاقی و انحراف فکری و دروغ و افتراء... «وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ»؛ و بیش از این‌ها بیّناتی که در اندیشه‌ها و اذهان راه یابد و به بینش‌ها فروغ بخشد و مسایل زندگی را تبیین کند، از مبادی گرفته تا غایت و مسئولیت‌ها و احکام و خارق عادات: «وَجَائِهُمُ الْبَيِّنَاتُ». آنان که این چراغ‌ها و نورافکن‌های هدایت فراراهشان آمد تا از تاریکی‌های کفر و بیراهه‌های آن رهیدند و ایمان آوردند و در مسیر هدایت پیش رفتند و سپس به کفر و تاریکی‌های وهم انگیز برگشتند، چگونه



خدا هدایت‌شان کند؟! اینان به خود و دیگران ظلم کردند و با شهود براهین حق به ظلمت روی آوردند و خدا ظالمان را هدایت نمی‌کند: «وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ». این سنت و قانون خداست و برهان «كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ...» و نفی هر امیدی به هدایت چنین قومی.

روند این آیات می‌نمایاند که مطلب ناظر است به گروه‌های اهل کتاب و یا پیشوایان‌شان که از آیین خدایی اسلام و اصول دعوت پیمبران و میثاق آنان برگشتند و آن‌ها را به گونه سنت‌ها و اوهام کفر آمیز درآوردند، و به افراد و ملت‌هایی که این چنین به عقب برگشتند نیز تعمیم می‌یابد. با این نظر، اضافه شدن «ایمانیهم» به جای «بَعْدَ أَنْ آمَنُوا» إشعار به ایمان خاص و وابسته آنان دارد. «وَالرَّسُولَ». راجع به نوع است و اوصاف تفصیلی که به صورت افعال ماضی «كَفَرُوا، شَهِدُوا، جَاءَتْهُمْ، تَابُوا، أَصْلَحُوا» آمده شواهد این نظر است، و با تعمیم و شمول، شامل کسانی می‌شود که به اسلام گراییدند و سپس مرتد شدند. و اگر تنها راجع بدانان و کفر جاری باشد، افعال مضارع بیشتر تناسب دارد. نام‌هایی که از مرتدین زمان نزول این آیات آمده (مانند حارث بن سوید، ابو عامر راهب، قیس بن زید، یا یهود بنی قریظه و بنی نضیر) با این تفصیل تطبیق کامل ندارد. «طالقانی و زمانه ما»

«أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ أَنْ عَلَيهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ. خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ».

«أُولَئِكَ»، اشاره است به همان مردمی که درآیه قبل توصیف شدند، و اشاره به دور، إشعار به دوری و راندگی آنان از هدایت و کمال و خیر دارد. «أَنَّ عَلَيْهِم»، شدت فراگیری و برجستگی را می‌رساند: «لَعْنَةً»، حاصل «لَعْن»: دور کردن و راندن ناشی از خشم و نفرت. «أَجْمَعِينَ»، صفت تأکیدی است برای «اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ» یا فقط برای «النَّاسِ»: همه مردم؛ چون «اللَّهُ»، مبدأ خیر و حق و کمال



مطلق؛ «الْمَلَائِكَةِ»، نیروهای الهام بخش و راه‌گشای تکامل؛ «النَّاسِ»، با انگیزه فطری و وجدانی؛ راه جو و پویا به سوی آن است:

هرکه و هر چه در خلاف مسیر اراده و فعل خدا و فرشتگان و مردم باشد، رانده و طرد شده همه می‌گردد. همگی خدا و فرشتگان و مردمان و همه مردمان، گرچه همراه و هم‌کیش آن رانده‌شدگان باشند، چون وجدان حق جو و کمال‌یاب‌شان در حال تضاد و تنافر با روش و سنت‌شان است، مورد لعن خود هم هستند. «وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ». اگر «أَجْمَعِينَ» صفت «النَّاسِ» باشد تعمیم و تأکید شمول‌یابی است به همه انسان‌ها از گذشته و آینده و آنان که در راه حق‌اند و یا از آن برگشته‌اند، و هم به خود آنان اگر خاصه انسانی‌شان یکسره مسخ نشده باشد. چه آنکه حق را با همه آیات و بیناتش یافته‌اند و بدان گراییده‌اند و سپس به کفر برگشته‌اند، هم خود برگشته‌اند و هم سد راه دیگران شده‌اند و هرکس را به مقدار شعاع تأثیرش گمراه ساخته از خصایص و کمال انسانیش بازداشته‌اند.

حاصل لعن (لعنت) خدا و فرشتگان و انسان‌ها و آثار قهری آن به گونه محدود و سقوط‌گاه فراگیرنده دوزخیان درمی‌آید که روزنه رحمت و راه صعود را برایشان بسته می‌دارد. «خَالِدِينَ فِيهَا»، خلود به معنای پایداری است نه ابدیت، چنانکه خداوند صفت ابدی دارد نه خلود. ضمیر «فیها»، راجع به «لَعْنَةُ اللَّهِ وَ...» است که گویا این گونه لعنت چنین ظرف و محیطی را فراهم می‌سازد. همین محیط آگاهی بخش و متضاد، عذابی می‌آورد که تخفیف ندارد: «لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ». تعلق «عَنْهُمْ» به فعل «لَا يُخَفَّفُ»، دلالت بر نفی تخفیفی دارد که حاصل از صرف و برگرداندن عذاب باشد و مفهوم آن لزوم عذابی است که اگر حساس‌تر نشود و تشدید نیابد تخفیف هم ندارد. این گرفتاران به عذاب تخفیف‌ناپذیر که هر روزنه نجاتی به رویشان بسته و از هر جاذبه خیری رانده شده‌اند امیدشان بدین است که



صاحب نظری بدانان نظری افکند، شاید آن نظر رحمت انگیز باشد و شفاعتی آورد. چه امیدی! «وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ»، از چشم انداز هر ناظر بسی به دورند. فعل مجهول، تعمیم ناظر را می‌رساند. و می‌شود که این فعل از انظار به معنای اِمهال باشد: نه در عذاب‌شان تخفیف و نه مهلت و ناظری است. و یا مهلت داده نمی‌شوند تا ببیندیشند و به خود آیند. در حدیث است که اگر دوزخی بتواند خدا را به یاد آرد از عذاب برهد و یا عذابش تخفیف می‌یابد.

«إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ».

استثناست از «عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ...» و معطوف یا معطوف‌های آن. پس از آن حکم عام، این استثنا حصر را می‌رساند: برچسب لعنت بر آنان زده شده ایشان را احاطه کرده است، و یا در لعنت جاویدند و عذاب‌شان تخفیف ناپذیر است، و یا نظری بدانان نمی‌شود، مگر به کسانی که توبه کرده‌اند. «بَعْدِ ذَلِكَ»، اشاره به کفر پس از ایمان و ارتداد است و به قرینه «ثُمَّ أَزَادُوا»، در آیه بعد، اشاره به بعد از کفر و پیش از افزایش آن است. چه، اگر توبه که بازگشت از کفر و گناه و گشودن عقده‌های شرم‌آور است، پس از آگاهی و تأثر و پشیمانی، باز ندارد و بازنگرداند، قهراً کفر و گناه و جرم‌ها و رسوبات آن‌ها افزایش می‌یابد و از بازگشت باز می‌دارد. «وَأَصْلَحُوا»، که به مفعولی نسبت نیافته، شامل اصلاح شخص تائب و مردم جاهلی می‌شود که کفر و ارتداد از ایمان برگشتگان که شاهدان رسالت و ازدریافتگان بی‌نات بودند، گمراه و تباه‌شان ساخته است.

چون شخص تائب پس از شناخت گناه و آثار آن و پشیمانی و اراده برگشت، پیوسته باید در ترک گناه بکوشد و با انجام حسنات، تاریکی‌ها و خلاءهای روحی و اخلاقی آثارگناه را بزدايد تا به صلاح گراید و صلاحیت کمال یابد و عوامل و انگیزه‌های متضاد و اوهام شیطانی و هواها را که سد راه صلاح و کمال هستند طرح



کند و برخفایا و کمینگاه‌های آن‌ها مسلط شود. اصلاح جوارج و حواس با مراقبت همیشگی در ترک عمل گناه است؛ اصلاح نفس و اخلاق با زدودن جرم‌های گناه و پرورش فضایل؛ اصلاح اندیشه با آگاهی و شناخت خیر و شرّ و مسئولیت‌ها و جبران غفلت‌ها و رهایی از غرور؛ اصلاح تفکر^۱ با استدلال و استنتاج آزاد از تعصب‌ها؛ و بالاخره سرآمد همه این‌ها؛ اصلاح دید ایمانی است تا گرفتار غرور و جمود و کفر ایمانی نگردد. و بیش از این‌ها اصلاح کسانی است که کفر ارتدادی و گناهان این گونه رهبران چشم‌گیر و دینی، آنان را از ایمان و دید حق و تأثیر و آثار گناه بازداشته به سوی کفر و نادیدن و ناچیز شمردن گناهان کشانیده است؛ چنانکه اصلاح و توبه حقوقی، رسانیدن حقّ مالی و جبران حقّ شرف و حیثیت تجاوزشدگان است، توبه سد راه حق شدن و گمراه کردن و جرأت به گناه دادن، تا آنجا که ممکن است و بتواند جبران کند: اعلام و نمایاندن حقّ و خطرگناهان به حاضران و آیندگان است.

این‌ها مراتب و ابعاد توبه و اصلاح برای مردمی است که به مرتبه درک ایمان و کفر رسیده‌اند و دچار جواذب متضاد خیر و شرّ و ثواب و عقاب و انگیزه‌های انسانی و غرایز حیوانی باشند، چه آن کس که درکی و انگیزه ضدی ندارد و مانند حیوانات محکوم غرایز است و یا کمبود و بیماری بدنی و غریزی دارد، توبه‌ای بر او نیست. این ابعاد توبه و اصلاح برای تسلیم به حقّ و قانون و پیوستگی و هماهنگی اجتماع سالم است تا همه در محیط صلاح درآیند و به آداب الهی مؤدب شوند و آماده و راه جوی کمال گردند.

شاید معنای «أصلحُوا»، همین ورود در محیط صلاح باشد، مانند «أصبَحُوا»

۱. منظور مؤلف از تفکر در این جا، تعقل یعنی خرد ورزیدن است و منظورشان از اندیشه همان فکر است و تفاوت تفکر و تعقل، در بسیاری از موارد، کم یا هیچ است.



آمَنُوا». ورود در صلاح آغاز توبه پیوسته و دائم و متکامل و رهایی از هرگونه غفلت و سکون است، اگرچه شناخت و نیکی نسبی و ضد کمالی باشد: توبه مقرّبین. در این بعد و جهت انسان متکامل همیشه باید در حال توبه یعنی آگاهی و تأثر و جهاد و تحول و برگشت باشد و هیچگاه خود را برتر از گناه نسبی نپندارد: ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ...﴾^۱، «حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُفْرِّينَ»^۲ تا شاید از هر جاذبه مخالف آزاد شود و شعاع‌های معرفت از هر سو او را فراگیرد و با کمال آرامش و اطمینان به رجوع رسد و مورد خطاب: ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ! ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾^۳ قرار گیرد.

«إِنَّ اللَّهَ عَفْوٌ رَحِيمٌ»، فعلیّت و فعّالیّت و کلّیّت و شمول این دو صفت را می‌رساند نه وعده قبول توبه را: «إِنَّ اللَّهَ يَقْبَلُ تَوْبَتَهُ»، تا چگونه و چه اندازه تائب و مراتب و جهات توبه‌اش او را پذیرا و فراگیرنده شود و در معرض تابش و جذب این صفات قرار دهد!

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ»

تکرار «بَعْدَ إِيمَانِهِمْ»، تأکید صریحی است که احکام این آیات راجع به کفرهای بعد از ایمان است، نه کفرهای اولی و نه دیگرگناهان. «ثُمَّ»، بیان فاصله و تأخیر از مجال توبه است. فعل «أَزَادُوا»، (باب افتعال)، جذب و کشش کفر را می‌رساند و نسبت فعل به شخص و تمیز آمدن «كُفْرًا»، به جای: «زَادَ كُفْرِهِمْ»، تکوین

۱. تا خداوند از گناه گذشته و آینده تو درگذرد... الفتح (۴۸)، ۲.

۲. این سخن حدیث نیست، برخی از محققان در حدیث آن را از کلام «ابی سعید خزاز» از بزرگان صوفیه (ف. ۲۸۰ هـ) می‌دانند. (آیت الله نجفی مرعشی، شرح «احقاق الحق» قاضی نورالله، ج ۱، ص ۳۳۵).

۳. الفجر (۸۹)، ۲۷ و ۲۸.



شخصیت کفری و تکامل آن را، مانند «زادُوا اِیْمَانًا»، می‌رساند: آنان که بعد از ایمان‌شان کافر شدند و مجال توبه را پشت سر گذاردند و توبه نکردند و سپس مجذوب کفر شدند و شخصیت‌شان با آن تکوین و افزایش یافت، هرگز توبه آنان پذیرفته نخواهد شد.

با این بیان خاص، «لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ»، نفی امکان توبه فرضی است: چون مجال توبه به پایان رسیده و در مسیر کفر تزیید می‌یابند، اگر هم توبه‌ای می‌کردند هیچگاه پذیرفته نمی‌شد. چون توبه آگاهی و پشیمانی، و کمال آن تحکیم اراده ایمانی و تغییر جهت است که اگر تحقق یافت پذیرفته و مشمول مغفرت می‌شود. و یا تحقق چنین توبه‌ای همان مقبولیت آن است: ﴿غَافِرِ الذَّنْبِ وَ قَابِلِ التَّوْبِ...﴾^۱، ﴿وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَن عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ﴾^۲ پس آنکه فاقد اراده ایمانی و محکوم کفر شد و با آن ترکیب و افزایش یافت فاقد قدرت توبه می‌شود. شاید سکوت از توبه آنان «ثُمَّ تَابُوا، إِنْ تَابُوا» و به جای آن، «ثُمَّ اِزْدَادُوا كُفْرًا»، نظر به همین فقد توبه، و یا توبه مضاف «تَوْبَتَهُمْ» همین مرحله آگاهی و پشیمانی و یا اراده سست و گذرا باشد که بسا برای کفرکیش و گناه اندیش پیش می‌آید و به کمال توبه و تغییر کامل نمی‌رسد. چه این‌ها در کفر و گمراهی پایدارند و از آن‌ها بی‌ندارند: «وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ»، جمله اسمیه مؤکد همین را می‌رساند.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِثْلُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ افْتَدَىٰ بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ».

کفر به حق و کمال و تعالی انسانی، آن چنان ملازم با گرایش و جذب به زمین و

۱. گناه‌بخش و توبه‌پذیر... المؤمن (۴۰)، ۳.

۲. و اوست کسی که توبه را از بندگان خود می‌پذیرد و از بدی‌ها درمی‌گذرد و آنچه می‌کنید می‌داند. الشوری



منابع جذاب آن است که پیوسته هریک مؤثر و متاثر از دیگری است. کفر، به سوی سقوط در زمین، و جذب به زمین به سوی تاریکی‌های کفر همی کشاند تا یکسر به اسارت زمین و ثروت‌های آن در می‌آید و مجالی برای آگاهی و به خود آمدن و توبه نمی‌یابد و منشأ کفر و اسارت را وسیله کمال و آزادی می‌پندارد و اسارت فکری و اخلاقی را احساس نمی‌کند، و اگر احساس کند با تکان مرگ است و رسیدن به گردنه عبور که دیگر مجال توبه و تجدید حیات گذشته است و آنچه به جای مانده زمین و ثروت‌ها و علاقه‌های آن است که اگر همه آن را بدهد تا توبه مقبولی و آگاهی و بازگشت مطلوبی بیابد، برای همیشه و هیچ نخواهد یافت: «فَلَنْ يَقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِثْلَ الْأَرْضِ ذَهَبًا».

﴿وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كَمَا تُرَىٰ مُتَمَدِّدِينَ أَبْصَارُهُمْ يَعْظُمُونَ عَلَيْهِمْ الْأُجُودُ أُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ﴾^۱. آنچه برای این‌ها از حاصل حیات می‌ماند تجزیه و تضاد و عذاب دردناک است، بی‌آنکه یابوری و مددکاری یابند: «أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ».

این آیات شرایط توبه و تحوّل را در سه نمونه و گونه کفر اختیاری می‌نمایاند: آنان که بعد از ایمان‌شان کافر و سپس تائب شدند و آنان که با کفر ترکیب و تکامل یافتند و آنان که به اسارت زمین و اموال آن در آمدند و مجاز را به جای حقیقت و عَرَض را به جای جوهر گرفتند. گروه چهارم کسانی هستند که ناآگاهانه دچار کفر تقلیدی و تأثری و عقیده و گناهان شرم‌آور شده به انگیزه فطرت و وجدان و ذهن جوینده، جویای رهایی از کفر و پذیرای هدایت و راه شستشوی ازگناه باشند. با

۱. و توبه کسانی که گناه می‌کنند تا وقتی که مرگ یکی از ایشان در رسد می‌گوید اکنون توبه کردم پذیرفته نیست و [نیز توبه] کسانی که در حال کفر می‌میرند پذیرفته نخواهد بود آنان‌اند که برایشان عذابی دردناک آماده کرده‌ایم. نساء (۴)، ۱۸.



هدایت قرآن و گشودن در توبه، هرکس باید مراقب خود باشد و از خود انتقاد کند و پیش از آنکه به کلیسا و کرسی اعتراف آن و مسجد و مراسم آن روی آرد، کرسی اعتراف را در درون خود برپا سازد و همیشه و در همه حالات در حال توبه باشد.

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ».

«نیل»، دریافت چیزی است که مورد آرزو باشد. مفهوم حاصل مصدری «بِرٌّ» و نسبت فعل «لَنْ تَنَالُوا» بدان، بیش از خیر و احسان، افزایش و فضا و مقامی باز و فزاینده را می‌رساند، همان چیزی که به میل ذاتی و انگیزه فطری نیل بدان را می‌جوید، مانند مرغ پرسته‌ای که در قفس محبوس و محدود باشد همی تلاش می‌کند تا راهی باز یابد و بال و پرگشاید و در فضا پرواز کند. منشأ همه یا بیش تر کوشش‌ها و فداکاری‌ها و چشم پوشی از آسایش و سکون و خوشی همین انگیزه فطری است: آنکه از آسایش درخانه و شهر ناآسوده می‌شود و سر به بیابان می‌زند و بر فراز کوه بالا می‌رود و وسیله‌ای می‌جوید و می‌سازد که هر چه بیش تر در فضاهای بالا، بالاتر رود؛ و آنکه با فراهم کردن ثروت می‌کوشد تا محیط زندگی را فراخ تر کند و یا در نردبان مقامات اجتماعی بالا رود و چشم انداز نفوذش وسیع تر گردد و آنکه به علم و مطالعه روی می‌آورد و آنکه از محیط محدود اجتماعی به تنگ می‌آید و راه و مکتبی برای آزادی و گشودن فضای باز اجتماعی می‌جوید، به سبب همین انگیزه عمیق فطری است که برای بیش تر محکومین روی زمین و محسوسات و جواذب آن حقیقت با مجاز و محسوس با معقول و فانی با باقی آمیخته و مشتبه و معکوس می‌گردد و این گونه مردم گمراه به جای تعالی و نیل به مقام «بِرٌّ» و فزاینده‌گی استعدادها، واژگون در کفر و گناه و حق بری و ستم می‌شوند. اولین تکان و حرکت برای برگشت و استقامت و گشودن گناهان و جرم‌های شرم‌انگیز و کفرهای



تاریک کننده، همان توبه آگاهانه و کامل و اصلاحی است که آفاق دید و تعالی را باز و شخص تائب را برای نیل به مقام «بِرّ» آماده و جویای راه آن می‌کند:

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ». مخاطب مؤمنان و تائبان از کفرند، و لحن نفی مؤبّد و اثباتی آیه، حصر را می‌رساند. مفهوم انفاق با نظر به ریشه لغوی آن: از دلبستگی به خود و علایق خود باز شدن و راه نهانی «نفق» به سوی دیگران گشودن است. «مِمَّا تُحِبُّونَ»، همه گونه محبوب‌ها و علایق انفاق کننده را می‌رساند، نه انفاق شونده. چه اگر در نظر قرآن انفاق تنها برای دستگیری بینویان بود، به خواست‌ها و محبوب‌های آنان توجه می‌کرد: «مِمَّا تُحِبُّونَ». هرگونه محبوب طبیعی و نسبی به کفر و گناه و اسارت فکری و اخلاقی به بند محبوب می‌کشاند و از مقام برتر باز می‌دارد و ازدلبستگی و ترکیب با آن، شخصیت ساکن و کاذبی می‌سازد که همان کفر و گرایش به «من» است و هرگونه راه‌گشایی و انفاق به دیگران، شخصیتی متکامل و پیوسته به دیگران «ما».

برای انسان آگاه در هر انفاقی، این رهایی و اوج‌گیری و وسعت‌یابی مشهود است، و هر چه بیش‌تر مورد نیاز باشد و کار و کوشش بیش‌تری برای فرا آوردنش شده باشد، دلبستگی و محبوبیت بیش‌تری دارد و هرچه محبوب‌تر باشد، انفاق آن تکان‌دهنده‌تر و رهاکننده‌تر است: از مال تا نیروهای فکری و تا جان؛ پس آنکه محبوب و دلبستگی و کوششی و محبوب قابل انفاقی ندارد و آنکه یکسره مجذوب رشته‌های مالی و محکوم علاقه‌های آن است، جاذب و انگیزه تکاملی ندارد. ایمان و عقیده به هدف‌های برتر است که انگیزه و جاذبه متضاد با جواذب مالی پدید می‌آورد و آدمی را حاکم و متصرف در علاقه‌های مالی می‌گرداند و روابط تولید و مصرف را برطبق آن ترسیم می‌کند و به مقام خلافت در زمین و مالکیت الهی و حقیقی می‌رساند. روابط مالی و مادی که با هندسه ایمان و هدف‌های انسانی تنظیم و ساخته



شود، همچون هواپیما و کشتی موج شکاف است که بالای هوا و آب سیر می‌کند و مجذوب و محکوم آن‌ها نمی‌گردد. اگر این گونه هدف‌گیری و نقشه‌ها و برنامه‌ریزی‌های عملی و اجرایی نباشد، روابط مالی و اقتصادی به هر صورت و شکلی تنظیم شود، حاکم و مالک بر انسان و اندیشه و اخلاق و روابط اجتماعی او می‌گردد، چنانکه هست. چه در روابط سرمایه‌داری و چه در سیستم‌های مخالف با آن، در هر دو، اکثریت خلق ابزار تولید و مصرف هستند و محکوم طبقه حاکم‌اند، و طبقه حاکم خود محکوم و مملوک علاقه‌های مالی و تحولات و پدیده‌های روابط اقتصادی‌اند. در این گونه ترکیب‌های اجتماعی، کانال‌های جریان محبت و رحمت و انفاق و تبادل و پیوستگی قلبی گشوده نمی‌شود و افراد در اسارت بندها و قیدهای آزادی‌کشی و مجهول‌بشری درمی‌آیند و هیچگاه به مقام فزاینده و رهایی بخش «بِرِّ» که به مقام رضا و رحمت و جنت تفسیر شده، نائل نمی‌شوند: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ...» اوصاف و ابعاد انسان نمونه‌ای که به مقام عالی و سازندگی «بِرِّ» نائل شده‌اند در آیه «بِرِّ» به تفصیل تبیین شده است: ﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ...﴾^۱ تأثیر و سازندگی و شعاع و فزاینده‌گی هرگونه انفاقی را جز خدای دانا و اثر بخش نمی‌داند:

«وَمَا تَنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ». «تانی و زمانه ما»

۱. نیکوکاری آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و [یا] مغرب بگردانید... بقره (۲)، ۱۷۷. ن.ک، مجموعه